



از آرشیف مرحوم داؤد موسی

۲۷ نوامبر، ۲۰۲۲

دیموکراسی داؤد خانی

۲۰۱۴/۰۱/۲۴

خواندن نوشته "آیا موسی شفیق با داؤد خان جمع می شود؟" در نشریه تاریخی ۲۲ جدی هشت صبح، مرا برین واداشت که داستان چشم دید (یا گوش شنید) ذیل خود را با خوانندگان و هموطنان محترم در میان بگذارم:

تقریباً دو سال قبل در گفت و گویی در تلویزیون لمر اشتراک کرده بودم که موضوع بحث این بود: آیا عوام الناس افغانستان و خصوصاً سکتور خصوصی در بهبود روابط سیاسی ما با دولت پاکستان کمکی کرده می تواند یا خیر؟

با آغاز سخنرانی معلوم شد که دوستان به بحث روی موضوع روی دست رغبتی نداشته و هر کدام روی موضوعی که خودش می خواست حرف می زد. از جمله، یکی از آنها که وکیل ولسی جرگه بود، مدعی گردید که با سقوط رژیم ظاهر شاه و داؤد خانی دیموکراسی از افغانستان رخت بر بست. اینک بازتاب من در قبال این پندار شان:

یک تعریف "جنریک" دیموکراسی که تقریباً در همه زبان های دنیا به عین شکل از متن انگلیسی آن ترجمه شده عبارت است از "حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم". اما وقتی به جزئیات این تعریف می رویم، یک مثل دیگر زبان انگلیسی را به یاد می آورد که می گوید: "شیطان خود را در جزئیات موضوع پنهان می کند". پس بهتر که با استفاده از روند دیگری رژیم های دیموکراتیک را از روی خواص الزامی و خواص ممنوعه آن بر رسی کنیم:

- در یک دیموکراسی اولاً قدرت توسط انتخابات آزاد تفویض می گردد.

• و تفکیک قوای ثلاثه (اجرائیه، مقننه و قضائیه) وجود دارد.

• پرنسیپ های آزادی بیان و مطبوعات مراعات می گردد.

• به مردم حق تشکیل اجتماعات و احزاب داده شده است و غیره.

در کتگوری دوم هم در یک دیموکراسی نه مفهوم زندانی سیاسی وجود دارد و نه امکانات کودتا. داؤد خان اولاً قدرت را از طریق یک کودتا به مقابل یک رژیم قانونی بدست آورد. بعداً قوای مقننه (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) را از بین برده و آن را توأم با قوه قضائیه مادون قوه اجرائیه قرار داد. قوه اجرائیه داؤد خان نیز عبارت از کابینه ای بود که اعضای آن دست چین خود او از میان اشخاصی بود که یارای نی گفتن را در مقابل سردار صاحب نداشتند. مطبوعات آزاد خاموش شد و عده ای هم به نام محبوسین سیاسی روانه زندان شدند. قانون اساسی ساخته او مثل قوانین دولت های صدام حسین، حافظ اسد، شوروی، چین، کوریای شمالی، کیوبا و رژیم کمونستی افغانستان، یک حزبی بوده و حدود آزادی بیان را در قانون مذکور طوری تعیین کرد که حسب یک ماده آن توهین به سران دول متحابه موجب عقوبت بود.

دانش شخصی او هم به حدی بود که یک دوست من که در حکمروایی داؤد خان کارمند وزارت اطلاعات و فرهنگ بود حکایت می کرد که هزارمین سالگرد تولد یا وفات ناصر خسرو قبادیانی فرا می رسید و از سردار صاحب اجازه خواستند تا در محفلی از شخصیت آن بزرگ مرد وطن قدردانی بعمل بیاید. سردار صاحب به جواب شان گفته بود:

• "نی نی. ما از قادیانی ها قدردانی نمی کنیم".

• خطابه "بپروازا" بجای "به پرواز آ" وی نیز دران زمان زبان زد همه گردیده بود.

پس اگر دیموکراسی که به گفته وکیل صاحب با سقوط داؤد خان از بین رفته بود، همان باشد که طعم آن را در رژیم سردار صاحب چشیدیم، الحق که وکیل صاحب حق بجانب بودند. و در حین حال مرگ بر دیموکراسی. الله یاور.

استقلال خپلواکی: در شناخت و ارزیابی سیستم یا شکل سیاسی یک دولت تحت عنوان

«دیموکراسی» باید عرض نمود که طوریکه در بالا ذکر گردید، ماهیت این چنین تشکیلی صرف از چند خاصیت محدود ولی حتمی به وجود می آید که کمبود یکی آن مزایای آنرا خدشه دار می سازد. درین زمینه میرویم به سراغ استدلال یکی از نویسندگان افغان به نام «اعظم سیستانی» در

اثر وی تحت عنوان ««پنجاه مقالهٔ سیستانی»» که نامبرده هم از کمبود و فقدان اساسات دیموکراسی در عصر جمهوریت «سردار داود خان» نظرش را ابراز میدارد:

(«در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقفه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند. بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دیموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دههٔ دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و و..... و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دههٔ اخیر، محصول همان دههٔ دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دههٔ دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربهٔ بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج سالهٔ شاه محمود خان صدراعظم، تجربهٔ بیست و پنج ساله دارند.»

پایان